

و آخره بقتضای دین اسلام بایستاد پس لایق نیست بکلمه الهی و نه بحاسن شرعی و نه بقواعد ائمه کلامی که  
 ابو طالب و آنرا هم بر شتم در قرار گاه واحد مآ باشد عا شاد کلا از کرم کریم و بهین جاحسان مجالی شعر  
 گفته که کد ام کس جوبی از شامیکر یعنی احد از ثانییر جوبی در بایه اسلام نبودید و کد ام کس مع و نصره دیار کنی  
 غیر ابو طالب میکرد یعنی احدی سو او و مع و نصره اتخفرت میکرد و ابو طالب تربیت او کرد بحاله صغرو نزد  
 خودهای داد و حال کبر و یاری و یاری و توقیر او کرد از بایه الی نهایت و دفع اعدا و مسکاره از دو مع و شتا و قصاید  
 غر در باره او کرد و تحریص و ترغیب در یگانه و راتباع او میفرمود پس صاحب وجود مع برابر نیست ثلثه زرنجی میفرمود

که ثمر اینا علیها روی عنه من طرق صحیحه رواها الائمة احمد و الترمذی و الطیالسی و ابن ابی شیبه  
 و النسائی و ابویعلی و ابن جریر و ابن منذر و ابی حاتم و ابوالشیخ و الحاکم و صححه و ابن مردویه  
 و البیهقی و غیرهم ان السبب فی نزولها استغفار الناس لا بائهم المشرکین قال علی سمعت رجلا یستغفر  
 لا یبیر وها مشرکان فقلت استغفر لابی وها مشرکان فقال اولی استغفر لابی وها مشرکان فذکرت  
 ذلک للنبی و نزلت ما کان للنبی و الذین امنوا ان یستغفروا للمشرکین فذه الروایة صحیحة یعنی حال  
 آنکه جماعه مذکور بالا سمار از ائمه حدیث مع التصحیح این حدیث شریف را از حضرت امیر روایت کرده اند که سبب نزول  
 این آیه استغفار مردم برای پدران مشرکان خود میباشد چه حضرت علی فرمود من شنیدم مروری که استغفار  
 میکرد برای الدین خود و آنها هر دو مشرک بودند پس من گفتم با او آیا استغفار میکنی برای والدین مشرک  
 پس آن مرد در جوابم گفت که آری ای امیر استغفار برای پدر خود نکرد پس حضرت امیر فرمود که من این ماجرا  
 را ذکر میفرمیدم مردم پس این آیه نازل شد و بزنجی وزینی میفرمایند که همین آیه صحیح و صریح است که مراد از  
 نبی اینجا امیر استغفار و انزل الذین امنوا صما یبایشان حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و سلم و هر دو

بعد این فرمودند و قد وجدنا لها شاهدا بروایة صحیحة من حدیث ابن عباس ایضا رواها ابن جریر و  
 ابن ابی حاتم عن ابن عباس قال کانوا یستغفرون لا بائهم حتی نزلت هذه الایة فلما نزلت اسکوا عن  
 الاستغفار لأمواتهم و لم یبقوا ان یستغفروا لاجدادهم حتی یموتوا ثم نزل الله و ما کانوا یستغفرون لأمواتهم  
 یعنی استغفار ما کان حیا له فلما مات ازدامسک عن الاستغفار له ثم قال هذا شاهد صحیح آخر فیه کانت  
 هذه الروایة اصح کان العمل بها ارجح قال ارجح انما نزلت خاصة فی استغفار اناس لا بائهم للمشکین  
 لانی ابی طالب لیس لیس و ما یجئ یائتم برائی روایة مضمون بالا حدیثی مروی از ابن جریر و

بن ابوعبده بن عباس که او فرمود که جمعی از مردم استغفار برای پدران مشرکین خود میکردند تا آنوقت که این آیه در  
 نسخ آن با آنها نازل خاصه شد پس از نزول این آیه کردند از استغفار اموات خود و بنی وارد شد با آنها  
 از استغفار برای پدران زنده تا وقت مردن آنها پس از آن نازل شد آیه و ما کان استغفار ابراهیم لایسه  
 یعنی استغفار ابراهیم برای آرزو شده بود بل در زندگی آرزو بود که طبع و امید نجات دادن با وجود تا از شرک خود برگردد  
 و وقتی که از مردن ابراهیم زبان خود بسته کرد از استغفار او چه اورا تسلی شد پس بر زنجی زینتی هر دو  
 سیفرمانند اینجا که این حدیث شاید صحیح برائے حدیث بالا میباشد پس هر جا که اصح الروایات ثبت شد عمل با  
 میباشد چه از حجاز صحیح است پس اصح است که این آیه خاص مستغفرین آباء اموات مشرکین مردم نازل شده باشد  
 برای استغفار ابوطالب تنبیها باین سبب ثابت شد که مراد از ما کان للنبی خیر ابراهیم ظلیل است زیرا که سائل  
 عرض کرده بود که آیا ابراهیم استغفار نکرد پس این در جواب اعتراض او آمده بلی لقطه نبی علی الظاهر مسموم بود و آنرا  
 تفسیر باینه دیگر کرده بعد این نازل شد آیه و ما کان استغفار ابراهیم لایسه این و بحسب این دو روایت  
 ثابت شد که ابوطالب کافر مردن نبوی برای او استغفار کرد و ایداد مسلمانان پس مرودیه سابقه واقعه ی رسول  
 النبوی استغفار لایما لایخرج زینتیه از چوکید جواب از زنجی سابقه تنبیهی که برای ترک واجبی از فرعی  
 او بود جواب بعضی دیگر آنکه چون ابوطالب برای حفاظت و صیانت نبوی تا قریب بموت ظهار عبارت شهادت  
 بحضور مردم نکرد و الا در آخر این استغفار نبوی برای تاخیر ظهار کلمه طیبه علامتی تمام فی بود تا ابوطالب را ثواب  
 تاخیر ظهار و ضلوع و پشمش آن نشود و هر چند ظهار از کفار سلف بود جواب احقن تا استغفار انبیای برادر کفرا  
 خود بچه عرض بود و حال آنکه آنها مغفور و معصوم بودند جواب جوانا اشکال آیه تا انا ارسلناک بشیرا و نذیرا  
 و لا تسئل عن اصحابنا الحجیم در ابوطالب نازل نشده جواب بزنجی نزول فهم آیا ابوطالب است یا والدین  
 نبوی یا غیر آنها مفسرین بقول در ذراقل و ثانی بل است زیرا که این آیه مدنی است نه کلی اما ثالث  
 صحیح است که کل در پیرو نازل شده و همین قول ابوجحان در سوابق اللیات و هو ههنا است از هذا الایة قد نزلت  
 فی الیهود و بعد آن فرمود و القول بجلالات ذلك یوجب تفکیک نظم لایات ذهاب جزالتها كما اشار  
 الیه المولی ابوالسعود فی تفسیره سیوطی بزنجی زینتی نقل کردند که ابوجحان گفت قول بخلاف این  
 موجب تفکیک نظم آیات و ذهاب جزالتها لایات نظم می آید و مثل این اشاره کرد نیز ابوسعود در تفسیر خود و مفسرین  
 با مابیه بموافق میگویند که این آیه در پیرو نازل است نه در والدین نبوی و نیز در ابوطالب اشکال مسلمانان که

و آیتانکه لا تهدی من اجبت ولكن الله يهدى من يشاء چه میگوید با این در ابوطالب نیست جواب  
 نامه میگوید فقط نام شامل گشت خاص ابوطالب پس تخصیص آن بوطالب خلاف صحاح احادیث ثابت  
 در ایمان و نجات او میباشد جواب ثانی این آیه خاص مد باره ابوطالب و چون بلندی آن حضرت بسیار جد و کد  
 ایمان آوردن ایشان میفرمود پس این بطور اخبار از احوال آنها وارد شده جواب ثالث بزنجی و

زنجی فرمودند فلو سلنا فانه لا یتبع من ایمانه و اما دلت علی انک لا تهدی و لكن الله یهدى من یشاء

فقول ان الله قد هداه بلطفه و تقدم بان العباس لما اخبر النبي بانه اتى بالشهادة وان قال له لم

اسمعه فانما قال له ذلك نظراً الى ظاهر الحال و ذلك لا یتبع لان الله اطلع على ایمانه بعد و لذلك

قال بعد موته فی جواب العباس كل الخیر امر جوه من ربي و رواه فی الطبقات و مرهاته صلعم محقق

فلا یرجو كل الخیر الا المؤمن و لا یجوز ان یراد بهذا تخفیف جزء من العذاب فانه لیس خیرا بذا تر فضلا عن

ان یتكون كل الخیر و اما تخفیف العذاب تخفیف الشرف و بعض الشرا من من بعض و حصول

كل الخیر انما یتكون بدخول الجنة حال کلام آنکه اگر مسلم کنیم که این آیه در ابوطالب نازل شده پس این منع

نمیکند از ایمان آوردن ابوطالب بل لاله میکند بر اینکه نواد او را هدایت نمیکند و من هذا و راه میبندد پس او را

خالق در آخر بدایت کرده البسیان هم فقط بکلمه ایمان علانی کرده و قول آنحضرت بواب عباس لعن الله من ظلمه

حال بود که بگوش خود پیغمبر شنیده بود و لفظ او را در شهادت از شماع خود عند الله میگردد پس خالق علام نبی خود را

اطلاع از آن داده لهذا پیغمبر در جواب عباس بعد آن فرمود که کل خیرت عتی برای ابوطالب از پروردگار من

همید دارم و این مروی در طبقات هم است و بجای محقق واجب حصول بغیر تا خیر میباشد پس کل خیرت را

همید میباشد مگر خاص برای مؤمن مخلص برای کافر برای او بغیر عذاب چیزی نمیباشد و جائز نیست که مراد از این

تخفیف جزئی از عذاب باشد چه تخفیف جزئی از عذاب از خیر نمیباشد فضلا از آنکه کل خیر باشد و تخفیف عذاب تخفیف

بعض شر و ضرر است بعض شر ایمن از بعض میباشد و حصول کل خیر نمیباشد مگر خاص نجات از کل مضرت طایفا

بدخل جنت تمثیله بزنجی شنیده نبوده بل خاص استی شاید شافعی الفرع بود در سنه ۱۰۲۰ هجری که هزار و چهل

پیداشده بشهر نور که قریه از بروج میباشد و فوت او در مدینه طیبه سنه ۱۰۳۰ هجری و یکصد و سه سال هجری واقع شده

و این شخص از مشاییر اعلام سنیان در رجال العلماء مسلمانان روح است و نامش سید محمد بن سید محمد بن موسی

میباشد و حالات و راسته شهره و کثرت تالیفات این شیخ محمد دمشقی در کتاب اسلاک السنن و حیات امین العین

الشانی عشر و علامه حموی در تاج خرد و تفسیر در نجات خرد و علامه تهرانی در مشد در خرد و عیاشی در حله خرد  
 مفصل حالات این شخص نوشته اند **مجموعه سخن** قالوا کن علامة الفحول جامع المعقول والمنقول مأمهل  
 الفروع والاصول واجتمع عنده من الفضائل ما يعجز عن ذكره الناقل ولا قوة اقتدار على الاجوبة والمسائل الفاضلة  
 المشكلة في شرح وقت اعذب لفظ واسهله واوجزه والمدة وعدة بعضهم من المحدثين حتى عشر الحان قالوا له انقصنا  
 العجبة والتوليف المفيدة منها كتابا لنوافض بالفاء للروافض لم يوافق في ارد جلهم مثله وانتهى  
 التلبيس شرح اسماء التنزيل للبيضاوي وشرح الفية السيطوطي ومصطلح الحديث وسماه للمصطلح لا يفتح  
 الفية المصطلح ومختصر تلخيص لمفتاح ومرواة المصنوع تفسير اوائل العقود والفتاوى على صميم فائحة البيضاوي  
 حالي الاحزان في فضائل مصنفات الاشاعة في شتراط الساعة وكتابا لاسلام في العلم ابا سبدا لانام وغير  
 ذلك كلها من عجيب كلامه جميعها في كتابين سماهما **سواد** و **سواد** ابن تقي الدين واقدسي امام  
 موسى وعلی جویری و امام تلمسانی و امام قرطبی و امام شعرائی و امام حمی و امام سیوطی و علامه سید محمد زنجانی و سید محمد بن سید  
 زینی و غیرهم جم غفیری از اینها میگویند که پیغمبر بعد موت ابیطالب و عبدالله بن عبدالمطلب در خود آینه بنت هر سید نام  
 آبی بر اینها در قیوم زنده کرده که مقین تجدید اسلام ایمان و تهادین کرده و همه اینها تصدیق آنحضرت کرده پس در همان قیوم زنده  
 و قیوم هم **مذنب شوکانی** در رسوبات الخطیب از ابن شامس روایت کرده که آن نبی ذمیت قبر او فسکت الله ان یجیبها فاجابها  
 فانتبه و ردها الله پیغمبر فرمود که من بر قبر ادرم آینه فرمود سئل کردم خدا را که او زنده گرداند پس او زنده گرداند ایمان آورد  
 پس پس از ایمان او خدا بر گردانید شوکانی روایت کرده از آنکه سئل به **سواد** فاجابها فانتبه اما تهی منی نبی سوال کرد خدا را که  
 زنگار و دود که بن نبوی پس از آنکه هزار زنده گردانید پس هر روزی پدر او آنحضرت ایمان آوردند باحضرت پس خدا از اینها نیز شوکانی  
 در خطیب ابن عباس روایت کرده قال النبي سمعت رسول الله يقول سمعت رسول الله يقول سمعت رسول الله يقول سمعت رسول الله يقول  
 جمعی را ادرم و علم ابیطالب بر او ضایع ابن سعید یعنی بشفاقت من هزار زنده گردانید ایمان آوردند و از عذاب آخره نجات یافتند  
**سیوطی** در رساله اسلام ابا النبي بعد نقل این روایت فرموده و مثل الیه طایفة كثيرة من الائمة و حقا الخلد ثم عدلهم **الصل** هو خیر من یؤمن  
 هست لکن همه اینها از او بسیار بر سیم برست لبر سیم نوسن موعود بودند قبل بعثت نبوی هر زنده و تکلیف قرار بدین محمدی اموات دادند  
 حیات آنها تکلیفی غیر ثابت میباشد علی ابوطالب سوسن بصدق بدین محمدی بودند دنیا بود و جابته احواء و اعلام تعلیم معالم دین در قبر و دنیا و  
 اگر اثبات هم بشود پس در آن شکل عاید میشود که بعد مردن بظهور حالات آخره و شهود آن معرفت تصدیق آنها ضروری میشود پس  
 باکشاف آن تصدیق ضروری اجباری و مجانی مطلوب و مقبول بالاتفاق غیبات پس اصح لا قول همین است که هر یک

زایا بن موسی و عم ابو طالب زاده خود از اعیان ابراهیم بن محمد بودند و ابو طالب یک نبوة محمد کرده صدق آنحضرت بود و این دو معقول و معقول بل اشکال مقبول با تکلف لا تصنع می باشد ثم الله علم **حسن** ابننا محمد بن حسن <sup>المشرف</sup> ابو قاسم بن فضل ابو ذر <sup>معنا</sup>

الشعبی عن علی قال لما حججت النبی قال کلمة مما آتت بها الذیاء **موج** حسنی سانی با سناد خود روایت کرده از شعبه که حضرت علی فرمود وقتیکه بر کردیدم از تکفین پدرم ابو طالب سینه بر علم کلمه فرمود که دوست ندارم که تقابل آن کل دنیا بمن داده شود لشرف بد که بخیزد حدیث با قبل بد و درین حدیث قال لی کلمة است و این کلمه چه بود بعضی گمان برد که آن کلمه تعلیم اسم عظم الهی بود و بقولی آنکار دستور از الهی بود و بقولی حاجت عم و گاه بنویس علی و علی و ترش من عند قد بود فی واقع تصریح نیکتر نشد و بمن در کانی است که رزدار و رزادان چندانی لقدم غیر علی نبود شاید آن حدیث از گوی طایفه است **قال للنسائی ما خص به علی من صرف اذی الحر والبر ترجمه** امیر از محض نظر کردن او از اذیت گرمی و سردی حدیث اخبرنا محمد بن یحیی بن یزید بن ابراهیم قال

حدثنا هاشم بن محمد الثقفی عن ایوب ابن ابراهیم قال حدثنا محمد بن یحیی وهو جد عن ابراهیم

الصایغ عن ابی سحاق الهذلی عن عبد الرحمن بن ابی لیلی ان علیا خرج علینا فی حر شدید علییه ثیاب

الشتاء وخرج علینا فی لشتاء و ثیابا لصفیف ثودعی بماء فشرب ثم مسح العرق عن وجهه فلما رجع الی امیه قال یا ایت ما صنع امیر المؤمنین خرج علینا فی لشتاء و علییه ثیاب لصفیف وخرج

علینا فی لصفیف وعلیه ثیاب لشتاء فقال ابولیلی هل تطیب وخذ بیداته عبد الرحمن فاتی علیا فقال له علی ان النبی کان یغتاتی وانا امره شدید لرمید فیزق فی هینی ثم قال افتح عینک فقطعها فما

اشتیکیه لحنو الشا و حی فقال اللهم اذهب الحر والبر فما وجد حر او البر اذحق یومی هذا **ترجمه**

سنائی با سناد خود از ابولیلی روایت کرده که تحقیق حضرت علی بیرون برآمد بر ما مردم در نهایت ایام نماز و ایام سخمی گرام و حال آنکه بر و لباس سرد بوده و بیرون برآمد بر ما در کمال ایام سردی و سرد ما و حال آنکه

بر و لباس کمال ایام گرم بود یعنی در کمال ایام گرمی لباس پنبه دار و لباس شیمی پوشیده بر می آمد و در ایام کمال نهستان لباس نازک گرم پوشیده بر می آمد پس از بر آمدن آبی سرد طلبید و نوشید و عرق را از پیشانی خود مالید و دور کرد پس عبد الرحمن فتبیکه مر حبت بسومی پدر خود کرد و با او گفت

ای پدربا تو دیدی که حضرت امیر یوسنان بر بار برده در ایام گرمی لباس سرد در ایام سردی لباس گرمی گرم پوشیده بر آمد و ابولیلی گفت که آیا خوش طبعی میکنی دست پسر خود گرفته عبد الرحمن نزد حضرت امیر آمد و

حضرت امیر باو فرمود که در خیر سرور عالم بهترین یادم مرا طلبید من بسیار سخت در چشمم دهم پس آب و سرکه مبارک  
 خود بخشم من اندخت پس فرمود بکش چشمهای خود را پس من باز کردم چشمهای خود را در آن نوال  
 بود و این وقت هرگز مشکایه در چشمم نماندند و دعا کرد برای من در آنوقت که بار خدا باد و روز ایل گردان از  
 علی تا بقامد زندگی او از تیره و شکایه گرمی و سردی را پس بنیافتم اثری از در چشم و اثر گرمی و سردی را بر که  
 دعا حضرت ختمی مرتبت تا اینوقت تشریح دیدجا و دعا عجزند اللبیا قیوت بحید اجدها زوال در شد چشمها  
 حضرت ولایت اب فوراً ثانیها سرنگردیدن از تیره سردی سردی گرمی گریا از ابتدا دعا خانم الانبیا تا بقامد علی  
**قال للنسائی ذکر ما خفت بامیر المؤمنین علی بن طالب**  
**عن هذا الاثر ترجمه ام نسائی فرمود اینجایان آنچه است که تخفیف یافت بیکت حضرت امیر المؤمنین**  
 ازین است حدیث اخبرنی محمد بن عبدالله بن محمد بن عثمان قال حدثنا قاسم المحرقی عن سفیان غرقان

وهو ابن المشیخة عن سالم بن علی بن علقمه عن علی قال لما نزلت یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول  
 فقدموا بین یدی بنحو انکم صدقة قال رسول الله لعلی مرهم ان یتصدقوا قال بکم قال رسول الله  
 ید یتارقال لا یطیقون قال فصفت دینارقال لا یطیقون قال فبکم قال بشیخة فقال له رسول الله

انک لو هیذ فانزل الله تم واشفقتم ان تقدموا بین یدی بنحو انکم صدقة قال فی اخر الاية وكان یقول بخفت عن هذا  
 الامة ترجمه امام نسائی باسناد خود از ابن علقمه از حضرت امیر روایت کرده که هرگاه نازل شد این آیه که ای  
 گروه مؤمنین وقتیکه شما سرگوشی و از گوی کنید با پیغمبر پیش و بیدار سرگوشی خود صدقه را پس پیغمبر فرمود  
 بعلی امر کن صحابه را باینکه تصدق بدهند حضرت امیر عرض کرد بچه مقدار پیغمبر فرمود یک دینار حضرت امیر  
 عرض کرد بانقض طاقه نماند پس پیغمبر فرمود نصف دینار حضرت امیر عرض کرد که طاقه آن نماند پیغمبر فرمود بچند  
 حضرت امیر عرض کرد که بیکد از پیغمبر مراد فرمود که توبه بر رخصتی از دنیا پس این آیه نازل شد که ای  
 شما ای ترسید از اینکه پیش بیدار سرگوشی کردن پیغمبر صدقه بآنها آفرایید و حضرت امیر فرمود این صدقه  
 بوجود من تخفیف یافت ازین است تشریح متفقین چند امر است اول این صدقه مقدم داشتن  
 میباشد بر سرگوشی با پیغمبر ایما واجب بود یا مستحب در آن دو قول اناول صحت زیرا که  
 آن تقدیر و خطاب وجهت ثانی متفق علیه امت است که بغیر علی احدی این آیه را عمل نکرد  
 چه مردیست که آنجناب یک دینار داشت صدقه داد و بعضی میگوشید که نماند روز و نزد بعضی تا

هفت روز و نزد بعضی ناده روز این حکم باقی بود بهر سرگوشی هر روز و شب حضرت امیر  
صدوق سیداد پس این منسوخ گردید تنبیه هر گاه این ثابت شد پس معلوم شد که هر کس همگی  
وینار یا نیم دینار صدقه نهد بدو چگونه در راه خدا کلبا و بنار و در همه صدقه داده و سخاوت تمام از فرقه صحابه پنجم حضرت امیر بود

### قال للنسائی ذکر اشقی الناس ترجمه

امام نسائی فرمود که پنج باین بد بخت ترین کل آدمیان تا قیامت میباشد **حدیث** اشقی الناس

ابو هبای بن عبد الله بن سہال قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثنا ابن اسحاق عن زيد بن محمد بن خنم

عن محمد بن زکریا القرظی عن محمد بن خنم عن عمار بن یاسر قال کنت انا وعلی بن ابیطالب فیقین فی غزوة فلما

ترکنا رسول الله ص یبارانا اناسا من بنی مدیج یعملون فی عینهم اوفی نخلهم فقال لی علی یا ابا

یقظان هل لک ان تاتی هؤلاء فنظرت کیف یعملون قال قلت ان شئت فحجتنا هم فنظرونا الی عمام

ساعة ثم غشينا النوم فانطلقت انا وعلی حتی اضطجعنا فی ظل سور من النخلة فذفعا من التراب فما علیها

والله ما انتبهنا الا رسول الله یجرکنا برجله وقد تفرنا من تلك الذفعا الی غمنا علیها فیومئذ قال

رسول الله ص لعلی یا ایا تراب لغارای فما علیه من التراب ثم قال الا احد نکم باسقی الناس قلتا بل یا

رسول الله ص امر ثم و الذی عمر الناقة والذی یضربک یا علی علی هذا و وضع یدک علی ضربک حتی تبل منها هذه

واخذ لی حیه **ترجمه** نسائی باسناد خود از عمار یاسر روایت کرده که عمار گفت که من و حضرت علی و رفیق

با هم بودیم در یک جهادی پس وقتی که منزل کردیم پیروزانجا و قیام نمودیم با مقام غراما دیدیم و ما فی الزنبی مدیج

که طایفه عرب میباشد که آنها کار چشمه آب درختهای خرما خود را میگردانند پس علی بن فرسودی ابوالیقظان

مان گفت عمار بن یاسر بود آیا میخواهی که نزد این جماعت برویم و نگاه کنیم چگونه آنها کار میکنند پس عمار گفت که

من عرض کردم که اگر تو هم میخواهی دیدن و تماشا کردن کار آنها را پس برویم ما پس هر دو رفتیم دیدیم کار

آنها را اما حتی پس ازان فرار گرفت ما را خواب پس رفتیم با هر دو تا در سایه کت درختهای خرما دراز

کشیدیم در کلو خنهای خاک پس خواب کردیم با هر دو قسم بخدا ما هر دو را بیدار نکرد مگر حضرت

رسول و حرکت میداد ما را پس خود و حال آنکه ما خاک آلوده بودیم خاک آن کلو خنهای که

بر آنها خوابیده بودیم پس در آن روز فرمود بعلی ای ابو تراب وقتیکه دیدی خاک و گرد و غبار

را بر علی افتاده پس پیغمبر فرمود یا حدیث نکم شمارا از بد بخت ترین بد بختان ما عرض کردیم

بله بفرمانید پیغمبر فرمود که او آدمی سرخ رنگ از قوم نبود بود که پی کردنا و ساج بنی را و  
 آنکس است که ضربتی بتو میزند اے علی بر این مقام سرور آنحضرت دست مبارک خود نهاد و وضع  
 که ضربت بعلی بزند و فرمود که تر میشود از خون آن ضربت این و بدست خود گرفت ریش مبارک  
 علی را که اشاره بسوی آن کرده بود و تشریح مقام مقتضی چند امر است اول در تسمیه علی باوتراب  
 سه قسم روایت کرده اند اولاً همین جنس مرویه سخن که سنائی از عمار یا سمر نقل کرده ثانیها  
 و از ائمه فقات اسلام حتی بخاری همه روایت کرده که علی از خانه برآمد در صحن مسجد نبوی روزانه خوابیده بود و پیغمبر آمد  
 و دید که بر بدن علی تراب خاک غبار سبب بیوب هوا و تابش آفتاب پس پیغمبر کمال شفقت آن کرد و غبار را از  
 بدن علی مود کرده و او را حرکت داد و بیدار کرد و او را فرمود قم یا ابوتراب پس این کنیت علی بجای علم مقرر کرد  
 و علی این اسم ابوتراب بسیار دوست میداشت از همه اسما القاب خود و بنی امیه و مروانیه  
 بعد اوة و بعضی توهمین علی باین اسم بر علی لعن میکردند چنانچه در بخاری روایت لعن مروانی بر اسم ابوتراب مروی است  
 و اما مسلم و نسائی و این کتاب غیر عمار روایت کرده اند که ما امر للمعاویة سعدا فقال ما منعك ان تست  
 ابوتراب کافی در کن بایست ثالثا جمعی از محدثین آوردند که اسم علی باوتراب مقرر گردید بجهت آنکه سرچ  
 بر روی زمین از نیک بد بود و فوجی از زمین اطلاع ممکن علی میداد چنانچه ولدیکه بیدر خود سوال سرگذشته خود میگویی  
 در شواهد التبیوة و اجامی از اسما بنت خنیس از فاطمه سر روایت کرده که آن سید فرمود و جملش آنکه  
 من در شب فاف از حضرت علی رسیدم زیر که شبانگاه شنیدم زمین باوی سخن می گفت و فاطمه بعضی حضرت  
 رسول رسانید و پیغمبر سجده درازی کرد پس از آن بفاطمه فرمود بشارة بادتراب اینگی نسل تو تحقیق خدا فضیلت او  
 بر سایر خلائق شوم تر او زمین نامور گردانید که بگوید و اخبار و اعلام کند علی جمیع آنچه بر روی زمین میگردد  
 مشرق تا مغرب اشکال درین اخبار تعارض است باهم در کلام رسول معصوم تعارض و منافاة نباید  
 جواب تطبیق و توفیق در اینجا ممکن است بآنکه باین هر دو سبب اسم علی ابوتراب گردیده اما اول دو  
 اسبب ظاهری است که اغیار از نقل کردند و اما ثانی و او سبب باطنی و تحقیق است که از اسما رحم اسرار  
 و خفا یا نقل کردند پس هر دو سبب نامش ابوتراب گردیده ثم الله علم ثانی قائل علی را با شقی الناس  
 پیغمبر ذکر کرد و مقام ضربت او در زمین گردیدن ریش علی بخون بر او نمود پس بعد آن خبر طایق مخبر  
 به بوقوع آمد پس محمد بنی در حق تصدیق عینا میباشد و نسبت این باطل شد دعواتی که در سوره نبوی تنبیه



و قال علی عبد الرحمن بن یحییٰ مرادی از قوم خوارج بود و حال قاتل او در فصول المهمة  
 مالکی از مناقب خوارزمی از ابوالقاسم حسن بن محمد روایت کرده حاصلش آنکه من بودم مسجد الحرام  
 پس دیدم مردم را مجتمع گردانند بتمام ابراهیم من گفتم که این اجتماع چیست مردم گفتند را سبب اسلام آوردن  
 و بگله آمده حدیث عجیب و غریب میآید پس نزدیک آمد دیدم که شیخ بزرگ امت و بر او حسب  
 صوف و کلاه صوف عظیم الحجت نشسته بمقام ابراهیم حدیث بر مردم میکرد و کلمه آنها گوش میکردند فقال  
 بیما انا قاعد فی صومعنی فی بعض الايام اذ الشرفت منها اشرافة فاذا طایر کالشر الکیبر قد سقط  
 علی صخرة علی شاطئ البحر فقیار فرمی من فیه ربع انسان ثم طار فغاب یسیراً ثم عاد فقیار و  
 اخر ثم طار و عاد و قیار هكذا الى ان قیار اربعة ارباع انسان ثم طار فدنث الارباع بعضها  
 الی بعض فالتامت فقام منها انسان کامل و انا العجب مما رأیت فاذا بالطایر قد انقض علیه فاختطف  
 رابعه ثم طار ثم عاد و اختطف رابعاً اخر ثم طار و هكذا الى ان اختطف جمیعہ فبقیت  
 انفکروا انخسر الا کنت سئلته من هو و ما قصته فلما کان فی لیوم الثانی فاذا بالطایر قد اقل  
 و فعل کفعله بالامس فلما التامت الارباع و صارت شخصاً کاملانزلت من صومعنی مبادراً  
 الیه و دونته و سئلته بالله من انت یا هذا فسکت عنی فقلت له یحییٰ من خلقک الا ما اخبرتنی من  
 انت فقال انا ابن ملجم قتلتما قصتک مع هذا الطائر قال قتلت علی بن ابیطالب فوکل بی هذا  
 الطائر لیفعل ما بی تری کل یوم فخرجت من صومعنی و سئلت عن علی بن ابیطالب فقیل  
 لی انه ابن عم رسول الله ص فاسلمت و اتیت مناً من هذا الی بیت الله الحرام قاصداً للحج زیاراً  
 النبی صلی الله علیه و سلم یعنی آن راهب گفت که نشسته بودم در عبادت خانه خود و بعضی ایام بر  
 شرف ایاز شرفات آنجا نماز مشرف شده پس ناگاه جانوس پریده چون گرگس بزرگی و آن مرغ  
 مردار خوار زبان بندی در حال گدازه میگویند دیدم که از هوا فرو آمد و بچسبید که نار سمنده نشسته  
 پس تی کرد از زمین خود حصه چهارم انسانی پس آن مرغ پرید و غایب شد و بگوید پس مرتبه یکی که در جهان  
 آمدی پس پرید و بگریزد پس مرتبه سوم بر جهان سنگ تی کرد و زمین طویر باز پرید و باز گریزد پس  
 مرتبه چهارم ربع چهارم آن آدمی را تی کرد و مرغ باز پرید پس این چهار ربع بقدرت ایزد تمام  
 با هم نزدیک شده با هم پیوند متصل و فتنه شده جان یافته انسان کاملی ایستاده شد و قدمی چند

زده دهن ازینجا مشهوره محسون العین خلیع کیم پس ناگاه همان مرغ بازمراجعت کرده فرود آمده ربع آن  
 هفتاد بریده بود و فرود بریده پس آن مرغ باز آمده و همان طور اول ربع ثانی او بریده و ریده فرود برده  
 برید تا چهار مرتبه آمده چهار ربع آن آدم برد پس من در فکر و تاسف و تخریب بسیار بودم که چرا برید  
 از که تو کیدی چه این ماجراست پس باند روز سابق برودم اتفاقا باز همان مرغ آمده چهار مرتبه چهار  
 آدمی قتل کرده با هم الفت یافته زنده گردیده شخص کاملی استاده شده حرکت و قدم زدن شروع کرد راهب  
 میگوید که من از صومعه خود دفعه فرود آمده مبارک بسوسا و کردم و او را قسم داده سوال از اسم و از پس  
 این حازه طاریه باو کردم پس آن مرد گفت که من عبد الرحمن پسر بلعم مراد از قوم خوارج میباشم راهب  
 پیدا که این حالت بچسب ترا لاحق گردیده قصه خود را بگو این بلعم ملعون گفت که من قتل علی ابن ابیطالب  
 کردم پس سبقتل او از وقت غیر من بگوئل گردیده و با همین قمار چند مرتبه هر روز میکند چنانچه خودت  
 می بینی و مرغ آمده باز او بریده چهار مرتبه برده راهب میگوید پس منم از صومعه خود در محض علی ابن  
 ابیطالب بر آدم و مرد مر پریدم و همه مردم گفتند که او پسر عم پیغمبر صلعم و داماد و خلیفه او بود پس من باین  
 سبب آمدم و من صد بار از آنوقت الی این بقصع حج این بیت الله الحرام و زیارت سید الانبیا علیه  
 وآل سلم آمدم و در اخبار دیگر زانی است که این مرغ موکل من تا قیامه میباشد و همین حال گرفتارم تنبیه  
 این دلالت بر کمال عظم شهادت حضرت امیر و حقیقت است و از جن شهادت او تا سه روز و بروایتی  
 هفت روز و بروایاتی تا چهل روز خون تازه از هر برگ شاخ و درخت و از زیر هر سنگ میچکید  
 و میچشید بقطع و تخریب آنها و از آسمان هم شبانگاه میبارید و نیز از زمین تا آسمان تا چند روز گردید قد قتل  
 امیر المؤمنین قد قتل الحسین با و از بلند ظهور آمده بر شهادت امینا از جن و ملائک شنبه میشد و چند روز و  
 شب بیک حال تیره و تاریک نمیشد چنانچه در شهادت پسرش امام حسین تبیین احوال نظهور آمده و جمهور  
 محدثین چون امام احمد و ابو نعیم و ابن شیرین و ابن عیینه و ابن جوزی مع جم غفیر از اعلام حدیث  
 قدسی و تواریخ ثبت کرده اند و این اقوی دلیل است بر آنکه علی و ائمه اطهار از اولاد حج الله و خلفاء  
 بر کافه ال ارض بودند تنبیه اطهار حسین با سور و تغیرات در علم علوی و سفلی بروت و شهادت امینا اطهار  
 از امامان خود و غضب بر دشمنان و قتل آنها میباشد تا بان حج رحمان از اهل بطلان و تبعه شیطان ممتاز  
 شرفیانی میباشند مشایر صحابه و تابعین در جنگ صفین حمل و نهروان بگمان تبعه و مریدان آنها مظلوم

و کشته شدند خصوصاً در خانه‌های خود و خلیفه اهل اسلام قتل آمدند چرا هیچ اثری از آثار حقیقت و  
 مظلومیت آنها از ارض تا آسمان باقی نماند و شهادت حضرت امیر و امام حسین علیهما السلام الی حسین صلوات  
 و ابداً بظهور من افتد نیامده تا دلالت بر عظم قتل آنها میکرد و چنانچه بر حقیقت و مظلومیت ائمه اهل بیت  
 از قدیم الی عین در هر زمانی آثار من افتد بکثرت بظهور آید و میان کتب تفسیر و تواریخ و احادیث از آثار آنها  
 مملو و مشحون اند **قال النسائی ذکر احدث الناس او اقرب  
 الناس برسول الله ص عهدها علی ترجمه امام نسائی**

فرمود که اینجاییان حدیثی است که فریبین همه مردم در کلام حضرت رسول در عهد رسول خصوصاً  
 در قریب بدل آنحضرت خاص علی بن ابیطالب بود **حدیث ابانابن ابوالحسن علی بن حجر**

**المروزی قال ابانابن جریر عن المغیره عن ام المؤمنین ام سلمه قالت ان احدث اقرب  
 الناس عهداً رسول الله صلی الله علیه و سلم علی ترجمه نسائی** با سند خود از حضرت ام سلمه ام المؤمنین  
 روایت کرده که آخر وقت وفات پیغمبر آنکس که پیغمبر هم کلام با او شده او خاص علی بوده نه دیگر غیر او **حدیث**

**اخبرنی محمد بن قلامه قال حدثنی جریر عن مغیره عن ام مویى قالت ام سلمه و الذی تحلف  
 به ام سلمه ان اقرب الناس عهداً رسول الله صلی الله علیه و سلم ان احدث اقرب  
 الیه رسول الله صلی الله علیه و سلم کان امری فی حاجته اظنه بعثه فجعل یقول جاء علی ثلث مرات فجاء  
 قبل طلوع الشمس فلما عرفنا ان له الیه حاجه فخرجنا من البیت و کنا عند رسول الله صلی الله علیه و سلم**

**علیه و السلام یومئذ فی بیت عائشه فکنت فی اخر من خرج من البیت ثم جلست ادناهن من  
 و مراد الباب فاکتب علی فکان اخر الناس به عهداً یساراً و یتاجیه ترجمه نسائی**  
 با سند خود از ام المؤمنین ام سلمه روایت کرده که آنکس قسم میخورد یعنی قسم بخدا قریبترین همه مردم و نزدیکتر  
 از آنها پیغمبر علی بود و وقت فوت نبوی هم کلام نبوی خاص علی بود یعنی آخر وقت وفات با آنکس که پیغمبر  
 کلام کرد و سرگفت با او حضرت مرتضی علی بود پس از آن گفت و قتی که صبح آن روز شد که پیغمبر در آن روز  
 مقبوض گردید پس پیغمبر در طلب علی کسی را فرستاد و گمان میرود که پیغمبر علی را بکاری و حاجتی فرستاده بود  
 پس پیغمبر سه بار فرمود علی آمد پس آمد علی پیش بر آمدن آفتاب و هرگاه علی آمد باز و جات پیغمبر بودیم  
 که آنحضرت را بسوی علی حاجتی میداشت پس بجهت زمان آنحضرت از خانه بیرون بر آمدیم و آن زمان نزد

پنجم در آن روز خانه عایشه بودیم ام سلمه میفرماید که من آخر همه زبان آدم از خانه پس من ماندم نزدیک تر  
 از عقب همه آنها پشت دروازه پس علی سر فرود آورد و بسوسه و من بنی امیه را خیره مردم پیمیز با علی  
 کلام کرد و اسرار و رازهای خود علی تا آنوقت فرمود که آنحضرت از دنیا رفت و نفس آنخود را کشته  
 باین احادیث ثابت شد که محل و دویعه اسرار نبوی تا دم آخر آنحضرت و محل اسرار الهی هم خاص علی بودند  
 احدی از غیر علی بوجوب مروری و توحیدی در جواب صحابه پیغمبر فرمود ما انتحیته و لکن الله انتجاء یعنی من  
 خاص علی را از نمیگویم بلکه خدا هم راز و اسرار خود علی سیکو میتبئیه پس آنکس که محل اسرار الهی و اسرار نبوی  
 باشد آن شخص این نبوی و جناب باری در امت میباشد و او خاص شخص واحد در عصر نبوی از کل خلق  
 میباشد پس ترک جنس و اقیاناس اسرار این کرده چگونه بجمع و تسکینیه او کردن جایز باشد مع وجود  
 جنین شواهد صحیح قاطعه از جانب مخالف مؤلف متفق علیه و للعاقل یکفیه الاشارة فضلا عن الاف الصرا

**قال النسائی ذکر قول لنبی صلی الله علیه و سلم  
 لعلی تقابل علی تاویل لقرآن کما قاتلت علی تنزیله**

**ترجمه** امام نسائی فرمود که اینجانبان حدیث نبوی برای علی است که ای علی تو قتل خوبی کردی منی  
 قتل سه گروه منافقین ناکشین و قاسطین و مارقین بعد من خوانی کرد بر تاویل معنی مطابق معنی قرآن چنانچه  
 من قتل کفار و مشرکین کردم بحسب نزول قرآن **حکایت** ابنا ناسح بن شعیب قال اخبرنا

اسحاق بن ابراهیم و محمد بن قدامه و اللفظ له عن حماد بن اعین عن اسماعیل بن رجاء عن ابيه

عن ابی سعید الخدری قال کنا جلوسا ننتظر رسول الله صلی الله علیه و سلم فخرج الینا

قد اقطع شسع نعله فرمی بهالی علی فقال ان منکم من یقاتل علی تاویل لقرآن کما قاتلت

علی تنزیله فقال ابو بکر انا فقال لا فقال عمر انا فقال لا و لکن خاصف النعل **ترجمه**

نسائی باسناد خود از سعید خدری روایت کرده که ما صحابه بنشینسته بودیم منتظر قدم سرور انبیام پس آنسزور بر آمد  
 بسوی ما بجا لیک قطع شد تسه نعل پائی آنحضرت پس بنیدخت آن نعل را بسوی علی پس پیغمبر فرمود  
 تحقیق از شما کسی هست که قتل منافقین میکند بحسب تاویل معنی مطابق معنی قرآن چنانچه من قتل کفار و  
 مشرکین کردم بحسب نزول ظاهر قرآن پس ابو بکر گفت یا رسول الله ان شخص من هستم پیغمبر  
 فرمود زانیستی پس عمر گفت آن شخص من هستم پیغمبر فرمود تو نیستی و لکن او روزند تا حال من

در این کتاب در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام و در بیان اخبار و روایات و در بیان مناقب ائمه و در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام

میباشد که شرح مقام مقتضای سه امر است اول در اینجا اثبات کرده علی بعد حضرت قتال خواب کرده  
و خبر مطابق مخبر به وقوع آمد پس محمد بن سادق و حسب التعمیق میباشد پس باطل شد فرمودم  
آنکس که میگوید آنحضرت را عجازی نبود و این من باب الفرسة و التیاؤمی باشد ثانی نفس کرده و اینجا  
بر جبار و علی پس این جبار بر حق میباشد زیرا که فرمود بر تاویل یعنی مطابق معنی آیت قرآن پس قتال باطل  
در اینجا باطل شد اما آنکه قتل علی از تالیف آمده بود نه فرقه منافقین بود ندیدی فرقه ناکشین آنها  
فرقه جل و سرگروه آنها عایشه زوجه آنحضرت و فرزندان طلحه و زبیر و پسرش عبداللہ بن بکر است دوم  
فرقه قاسطین و آنرا جنگ صفین هم میگوند و آنها طلحه و زبیر و پسر آنها معاویه بن سفیان و وزیرش  
عمر بن عباس بود سوم فرقه نهران و آنها فوم خوارج اند پس باین سه فرقه ای منافقین علی قتل  
کرد و این نامها آنها را خود حضرت سواد نامیده قال یا علی مستقل لنا تین و التاسطین  
و الملاقین بعد در فن مغازی تفصیل این دریافت خواهد شد ثالث در نجات است ایوب از آتش کرد  
که یا پیغمبر آن قائل بر تاویل منستم پیغمبر فرمود تو نیستی و عمر عرض کرد او منستم پیغمبر فرمود تو نیستی  
پس انکار عام منی ابوبکر و عمر را که تو نیستی بنفس صریح واضح شد که قتال ابوبکر و عمر غیر منصوص بود و غیر  
منصوص غیر مجاز نباشد چه غیر منصوص چون منصوص صراحتاً نباشد

قال النبی فی نضرة علی علیه السلام ترجمه

نسانی فرمود در اینجا بیان آنحدیث نبوی است که در رغبت دادن خلق بیاری کردن علی علیه السلام  
حدیث ابانایق سف بن عیسی قال بنا ان الفضل بن موسی قال حدثنا الاعمش

عن ابی اسحاق عن سعید بن وهب قال قال علی فی الرجعة الشد بالله بیع رسول الله صلی الله

علیه و سلم یوم غدیر خم الله ولی و انا ولی المؤمنین و منکنت ولیه فهذا ولیه اللهم و ال من و لاه

و عادهن عله و انض من نضرة و اخذل من خذله قال سعید فقام الی جنبی ستمه و قال عده

بن مضرب قام من عندک ستمه و قال زید بن سعید قام عندک ستمه و قال عمر بن ذی مری حب

من احبه و ابغض من ابغضه ترجمه سعد بن وهب از حضرت امیر نقل کرده که حضرت امیر

در مقام حبه قسم بخورد که آنکس که بگوش خود از پیغمبر شنید که بر روز غدیر خم فرمود که خدا منصرف و الی من است

و من الی منصرف همه مؤمنین ام و سیر کس که من الی منصرف همه موردین و دنیاوی اویم پس نیست

علی دالی متصرف همه سوراو میباشد با خدا با دوست دارد دوست علی را و دشمن دارد دشمن علی را و  
یاری کن هر که یاری کند علی را و ذلیل و خوار کن هر کس که علی را ذلیل و خوار کند و سعید گفتم پس  
بشهادة استاد شده ندب جانبش شش صحابی و عارثه بن مضروب گفت که استاد شده نزد من شش  
صحابی دیگر و زید بن منیع گفت که استاد شده نزد من شش صحابی دیگر و عمر بن ذی مری گفت که  
از آن روز من دوست میداشتم زید بن علی را دوست میداشتم و دشمن میداشتم هر که علی را دشمن میداشت  
گفتم شرح مقام تقوی چند امر است اول آنکه حضرت امیر بعد قسم دادن با صحابه استشهاد حدیث عذیر  
کرد از آنکس که در آن مجمع بگوش خود از زبان پیغمبر حدیث عذیر شنیده بود و عرض در آن سینه امر بود یکی  
آنکه اظهار نفاق معانی که گمان شهادة کردند من جمله آنها اس فزید رقم باشد دوم تمام حجة بر حاضرین  
عائین تا قیمة بر ثبوت حقیقت خلافة خود سوم ابلاغ نص امامت خود بر فائلان و بی خبران و منکران امامت  
بلا فصل خود ثانی سایر شهادة دشمنان در آن مجلس مجده آدم صحابی بر پادشاه شهادة دادند بحیث  
عذیر که برای علی فرمود و ما از جمله شنوندگان این حدیث هستیم خاص از زبان وحی ترجمان نبوی ثالث  
برگاه مجده نفر صحابی بعد قسم شهادة این حدیث دادند پس بلا نگیر و اتر حدیث حاصل شد و مجال ابدی  
ماند که این را در احاد حدیث بشمارد تنبیه پس تاویل این من گنت ولیه فیه اولیه محبت و نامه عزیز  
نیست چنین قدر اهتمام در ابلاغ محبت ناصر بودن علی واجب نمیشد و اتحاد اهل طاعتی خود مستلزم  
سودة و نصرة با هم دیگر مبین آیات دیگر میباشد بلی کلمه و غایه از اللهم وال من والاه النجم از جمله صحابه  
در مساکت محذرات از مردم و خلافت علی میباشد هر ابع علی را حاجه استشهاد بر محبت ناصر بودن خود  
باست بنود چه اگر دعوا همین میکرد که من محبت ناصر شما صحابه و امت همان حاجه استشهاد و قسم بسوا به داد  
نمود و زید تمهات عذیری و بیان خود نمیکردند و با من بود و گمان شهادة غیرین بیرون بنا بیانی نمیکرد  
**قال لئنسانی ذکر قول لنبی صلی الله علیه و آله وسلم**  
**لعمارتقتک الفئة الباغیة ترجیمة** امام نسائی فرمود که اینجایان  
قول پیغمبر است که بهار یا سر فرمود که ای عمار که قتل میکند ترا طایفه باغی است مکار حدیث انبیا ناعبد الله

بن محمد بن عبد الرحمن الزهري قال حدثنا عن زرعة قال سمعت خالد بن الحذاء  
یحدث عن سعید بن ابی الحسن عن امة عن امة عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال لعمارة

تفتاک الفئة الباغية خالفوا بوداؤد قال لعمار تفتاک الفئة الباغية قال عبد الرحمن وقد رواه ابن  
 عون عن الحسن **ترجمه** نسائی باسناد خود از حضرت ام سلمه و جبر بن یزید که تحقیق حضرت  
 رسول فرمود بجای یاسری عمار قتل میکنند ترگروه ستمکار و ظالم و نسائی گفت که مخالفند کرد بوداؤد  
 و او گفت که حدیث کرد مر اشعبه و لوگفت حدیث کرد مر ابو یوسف و الحسن بن علی و خود طویله سلمه و جبر بن یزید  
 این حدیث را و نسائی گفت که این حدیث را روایت کرده از ابن عباس از حسن حدیث آنها تا حمید بن  
 مسعدة عن یزید وهو ابن زرع قال حدثنا ابن عون عن امه عن ام سلمه قالت  
 لما كان يوم الخندق وهو يطعمهم اللبن وقد اغتر شعرة صدره قالت فوالله ما نسيت و  
 هو يقول اللهم ان الخير خيرا لاخرة فاغفر لانصار و للمهاجرين قالت و جاهد عمار فقال ابن  
 سمیة تقتل الفئة الباغية **ترجمه** نسائی باسناد دیگر از ام سلمه روایت کرده که او میفرمود  
 سرگاه جنگ خندق نباشد و پیغمبر سید او صاحب اشتها و مالانکه غبار آلوده گردیده بود موهای سینت  
 آنحضرت ام سلمه میفرماید قسم بخدا من فراموش نکردم و آنحضرت میفرمود بار خدایا بهتری بهتری عالم  
 آخره میباشد بار خدایا بیا مر ز انصار و مهاجرین را ام سلمه گفت و آید عمار پس پیغمبر فرمود پس یعنی  
 عمارین یاسر و نام مادرش سمیه بود قتل میکنند او را گروه ستمکار و ظالمان بد کرد و **حدیث**  
 ابنا نا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن عبد بن عبد الاعلى قال حدثنا خالد قال حدثنا بن موهب الحسن  
 قال قالت ام الحسين قالت ام المؤمنين ام سلمه ما نسيت يوم الخندق وهو يطعمهم  
 اللبن وقد اغتر شعرة وهو يقول اللهم ان الخير خيرا لاخرة فاغفر لانصار و للمهاجرة و  
 جاهد عمار فقال **ترجمه** تفتاک الفئة الباغية نسائی باسناد دیگر خود از مادر مهتابان  
 ام سلمه روایت کرده که من فراموش نکردم روز خندق را و آنحضرت بصحبه شتهام سید او تحقیق کرده آلوده  
 بودند موهای مطهر پیغمبر و میفرمود که بار خدایا بهتری بهتری عالم معنی است پس ای خدا بیا مر ز انصار  
 و مهاجرین را و عمار آمد آنحضرت فرمود ای عمار قتل میرساند ترا جماعه ظالمان **حدیث**  
 احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن عبد الله بن عبد الحكيم و محمد بن الوليد قال حدثنا  
 ابن محمد بن جعفر قال حدثنا شعبه عن خالد عن عكرمة عن ابى سعيد الخدري ان رسول  
 صلى الله عليه وسلم قال لعمار تقتل الفئة الباغية **ترجمه** نسائی باسناد دیگر از سعید خدری

روایت کرده کہ تحقیق حضرت رسول بجا فرمود قتل میکند ترا گروه ستمگار **حدیث ۴۱** ابنا ناسحاق

بن ابراهیم قال ابنا ناضر بن شمیل عن شعبه عن ابی سلمه عن ابی نضره عن ابی سعید

الخدیری قال حدثنی من هو خیر منی بوقنادة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لعمار یوشک

یا بن سمیة وسمی العیار عن راسه لعلک تقتلک الفئة الباغية **ترجمہ** نسائی باسناد دیگر

روایت کرده از سعید خدری کہ حدیث کرد مرا آنکس کہ بہتر است از من او بوقنادہ میباشند تحقیق حضرت رسول

فرمود بجا کہ فریب است ای پسر سمیہ و عیار از سر عمار پاک میکرد و شاید قتل میکند ترا گروه باغیان ظالمان

**حدیث ۴۲** ابنا ناسح بن سلیمان قال حدثنا یحییٰ قال ابنا ناسح بن سلیمان قال حدثنا یحییٰ

بن حنظلہ بن خویرد قال كنت عند معویة فأتاه رجلان یختصمان فی راس عمار یقول کل

واحد منهما انا قتلتہ فقال عبد الله بن عمر ویطیب احد کما نفسا لصاحبه فانی سمعت

رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول تقتلک الفئة الباغية قال یحییٰ بن یسار خالفه شعبه عن

العوام عن رجل عن حنظلہ بن سوید **ترجمہ** نسائی باسناد دیگر خود روایت کرد از حنظلہ بن

خویرد کہ بودم من نزد معاویہ پس آمدند دو آدم کہ انہا خصومتہ با ہم میکردند در سر عمار سر یکی میگفت این

دو آدم کہ من اورا بقتل آوردم پس عبد الله عمر خطاب گفت کہ ہر آمینہ خوش بشود یکی از شما دو ہر

رفیق دیگر از روی نفس در مفاخرتہ قتل عمار پس من تحقیق شنیدم از حضرت رسول کہ میفرمود ای عمار

قتل میکند ترا گروه باغیان و نسائی گفت مخالفہ نزدیک روین اسناد شعبہ او از عوام و او از مروی و او روایت

کرد بن از حنظلہ بن سوید **حدیث ۴۳** اخبرنی محمد بن اللثقی قال حدثنا محمد قال اخبرنا شعيب

عن عوام بن حوشب عن رجل من بنی شعبان عن حنظلہ بن سوید قال جئی براس عمار

فقال عبد الله بن عمر سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول عمار تقتلک الفئة

الباغية **ترجمہ** نسائی باسناد دیگر خود روایت کرد از حنظلہ کہ وقتی آمدہ شد نزد معاویہ سر عمار پس

بن عمر گفت کہ من شنیدم کہ پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود ای عمار ترا قتل میکنند کہ ما غیب **حدیث ۴۴** اخبرنی

محمد بن شعيب قال اخبرنی شعيب قال اخبرنی محمد بن قلامه قال حدثنا جریر عن الاعمش

عن عبد الرحمن عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول تقتل

عمار الفئة الباغية قال ابو عبد الرحمن مخالف معاویہ فر واه عن الاعمش قال اخبرنا عبد

الله



بن محمد قال ابو معاوية قال حدثنا الاعمش عن عبد الرحمن بن ابي زياد **ترجمہ نسائی** باسناد دیگر روایت کر دیا کہ عبد اللہ بن عمر کہ من شنیدم پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ قتل سکند عمار اگر وہ باغی و نساکی گنت کہ مخالفہ جریر کر دیا معاویہ پس اور روایت از اعمش کر دیا و او گنت کہ خبر داد مرا عبد اللہ بن محمد او گنت کہ ابو معاویہ گنت حدیث کر دیا از اعمش از عبد الرحمن بن ابي زياد **حدیث** اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمرو بن منصور الشيباني قال اخبرنا ابو نعيم عن سفیان عن الاعمش عن عبد الرحمن بن ابي زياد عن عبد الله المحارث قال اتى لاساء عبد الله بن عمر و نزل العاص و معاوية فقال عبد الله بن عمر سمعت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول عمار قتلته الفتنه الباغية فقال عمرو بن عاص يا معاوية اسمع ما يقول هذا فخذ به فقال ما قتلناه انا قتلناه من حيا به لا يزال ما حصل في قولك **ترجمہ نسائی** باسناد دیگر خود روایت کر دیا عبد اللہ بن عمارت کہ من با عمر و عاص و با معاویہ در سیر بودم ابن عمر گنت کہ من شنیدم کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم عمار را قتل میار دگر وہ ظلمہ باغیہ پس ابن عمر و عاص معاویہ گنت ای معاویہ شنو کہ چہ کیوید انمیر و پس معاویہ عمر و عاص را بطرف خود کشید و گنت معاویہ ما اور اقبل نیاید و ہم مل همان شخص اور اقبل رسانید کہ اورا با خود آورد و من مل چہ او شنیدم و بقول تو تشریح مقام تقضی چند امر است **اول** تو از این حدیث ثابت است و متفق علیہ کافر مل اسلام است بخاری و مسلم ہم این را روایت کرده اند ثانی بخاری و کتاب الصلوة و رباب بن عبد زیاد کرده درین حدیث یدعوهم الى الجنة و یدعونهم الى النار و يقول عمار اعدوا لله من الفتن یعنی عمار میخواید دعوت میکنید آنها را یعنی معاویہ و تبعه اور ابوسوی بہشت و آنها میخوایند و مطلبند عمار را ابوسوی نار جہنم و عمار میگفت من پناہم بسوی خدا از فتنہ سوم پیغمبر معاویہ و فرقه تبعه اور باغیہ نامند پس کل انما که از انوقت الی قیمتہ محب و مخلص معاویہ و رضی بقول او فعل و عمل او باشد ہمہ آنها از گروہ سنگار و فتنہ باغیہ زبان حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم میباشد تنبیہ بقول نبوی تدعونهم الى الجنة علی و شیعہ اور افرین جنت و یدعونهم الى النار معاویہ و تبعه اور افرین سعیر نامید پس امت درینجا دو گروہ شد فرقہ ناجی فرقہ علی و قرناری فرقہ معاویہ میباشد چہ ہا در معاویہ وقت شنیدن این خبر جزا قتل عمار گنت کہ قاتل عمار انیم بلکہ خود علی قاتل است زیرا کہ سبب قتل او علی گردید چہ کہ اورا با خود آورد و قاتل عارض ساخت **اہل مغان** ہمد روایت کردند کہ حضرت علی دینی کہ عمو معاویہ در بارہ عمار شنید کہ سبب قتل او علی را قرار داد حضرت

میر فرمود بنا بر قول معاویه حضرت حمزه را قاتل کفار نباشد بلکه حضرت رسول باشد زیرا که آنحضرت حمزه را  
 با خود آورد و عارض قتل ساخت از مسند احمد مناوی در کنوز الحقائق روایت کرده و قال **قتلنا القمطر**  
**البلغیة وقاتک فی النار در کتو** تر این عساکر روایت کرده و قال **معاویة حرام علی النار ان تاكله**  
 او تمسکه یعنی خون عمار حرام است بر آتش اینکه بخورد او را یا بس نماید بان **تبصره** از مخلصان و مقلدان  
 معاویه عجب نیست بل عجب از اخبارین و محدثین غیر مقلدین است که معروف بود با  
 میباشند که بعضی آنها را انجام میگویند که ما به دست گروه معاویه با نظره گشته شد به چند بطرف معاویه  
 از صحابه هم بودند و لکن حق بجانب علی بود و معاویه در مقول **فعل خبیه خاطی بود و معتبه** اگر خاطی هم باشد  
 ضایع است خالی از ثواب نیست **انما وجه تعجب** اینست که حضرت با همین جهتین را مدعی میدانند زیرا که  
 خلاف انزل الله و خلاف حدیث بود و هوس و برائی و قیاس قمار میدهند و میگویند و لکن در ضمن بعض  
 بحسب معاویه و بانیان او خود و با بیه بری و قیاس خلاف کتاب الله و سنت ناطقه رسول الله میگویند  
 ای یانمی بینی که آنحضرت عمو معاویه و تبعه او را فیه باغیة نار به نامیدند و خلاف این چگونه حکم در بخار را

معاویه کردند و حال آنکه چند آیه صریح ازینها در من لم یحکم بما انزل الله فوالله هم الکافرون  
**قال لیسائی ذکر قول لینی صلی الله علیه و سلم تفرق**  
**ما رقت من الناس سبلی قتلهم اولی لظانفتین بالحق**

**ترجمه** امام نسائی فرمود بخاریان حدیث نبوی است که بر میاید بر آئیده از مردم یعنی طایفه از مردم  
 از دین اسلام بر میاید و خارج میشود پس مبتلا میشود قتل آنها را آنکس که سزاوارتر از آن دو طایفه یا از همه خلق  
 بحق میباشد **حدیث** ابنا محمد بن المثنی قال حدیثی عبدا لاعلی قال حدیثا داود

عن ابی نصره عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال **تفرق ما رقت**  
**من الناس سبلی قتلهم اولی لظانفتین ترجمه** نسائی با سناد خود از سعید خدری روایت کرده  
 که تحقیق رسول الله فرمود از دین بر میاید بر آئیده از مردم یعنی طایفه از مسلمانان بعد اول و ثانی بر میآیند از  
 دین اسلام و همان طایفه موسوم بخارج میباشد پس زود مبتلا و متوجه قتل آنطایفه خارج میشود آنکس که حق  
 و سزاوارتر بحق از آن دو طایفه باشد پس قاتل طایفه خارج باجماع است حضرت امیر حق بحق بود و حدیث  
 ابنا محمد بن شعیب قال اخبرنا قتیبة بن سعد قال حدیثا ابو عوانه عن قتادة عن ابی

نضره عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تكون فی امتی فرقتین فیخرج من بیتهما رقة بلی قتلهم اولیهم بالحق **ترجمه** نسائی باسناد دیگر خود از سعید خدری روایت کرده که حضرت رسول م فرمود میشود در امت من دو فرقه پس برمیاید از آنها فرقه خوارج متولی قتل آنها میشود و آنکس که حق و اولی و سزاوارتر از همه حق میباشد **حدیث** ابنا احمد بن شعیب

قال اخبرنا عمر بن علی قال حدثنا یحیی قال حدثنا ابو نضره عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه واله ولما تفرقت امتی فرقتین تفرقت بینهما مارقة تقاتلهم اولی الطائفتین **ترجمه** نسائی باسناد دیگر خود از سعید خدری روایت کرده که حضرت رسول م فرمود که تفرقت خود بعد من است من بدو فرقه پس برمیاید از آنها فرقه که خارج شده باشد از دین و قتل آن فرقه خوارج مسکن آن طایفه که سزاوارتر بدین حق باشد **حدیث** ابنا احمد بن شعیب قال اخبرنا محمد بن سلیمان

بن عبد الله بن عمر قال حدثنا بهر عن القاسم وهو ابن الفضل قال حدثنا ابو نضره عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه واله ولما تفرقت مارقة عند فرقة من الناس للسلیمین **ترجمه** نسائی باسناد دیگر خود از سعید خدری روایت کرده که حضرت رسول م فرمود برمیاید از دین برآینده نزد فرقت و اختلاف مردمان مسلمانان در بین خود که قتل کنند آن فرقه مارقه خارج اسلام را حق و سزاوارترین آنها جن **حدیث** ابنا احمد بن شعیب قال اخبرنا محمد بن الی

قال حدثنا المقیر قال سمعت ابی قال حدثنا ابو نضره عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وسلم انه ذکر اناسا من امته یخرجون فی فرقة من الناس سیاهم التحالق یمرقون من الدین كما یمرق السهم من الرمیة هم من شر الخلق او من اشر الخلق یقتلهم

اولی الطائفتین الی الحق قال وقال کلمة اخرى قلت لرجل بی وینه ما هی قال قال ابو سعید و انتم قتلتموهم یا اهل لغزاق **ترجمه** نسائی باسناد دیگر از سعید خدری روایت کرده از حضرت رسول م که تحقیق آنحضرت ذکر فرمود مردمانی را از امت خود که خارج میشوند در حال افتراق و اختلاف مردمان مسلمانان با هم و نشان و شناخت آنطایفه نیست که همه سوی سر تراشیده میباشد چه آنوقت عرب عاده سوی سر بانی گذاشتن بود و اینطایفه کلهم سوی سر تراشیده بودند آنها برمیاید از دین چنانچه تیر از گمان یا از نشانه برمیاید آنها بدترین اشرار خلق اند قتل میکنند آنها را سزاوار

ترین طایفه بسوی حق راوی گفت که خدزی و دیگر حرفی را گفت من گفتم برای مردی که میان من و او بود  
 چه بود و او راوی گفت که خدزی گفت که شمال عراق یعنی نواحی کوفه آنجا نیز را بقتل آوردید **حدیث**  
 انما انا عبد الاصلی بن واصل عن عبد الاصلی قال حدثنا المحاضر بن المونز عن قال حدثنا الاصلی  
 عن حبيب انه سمع الضحاک المسرقی یحدثهم ومعہ سعید بن جبیر ومیون بن ابی شیب  
 و ابو النختری و ابو صالح و ذر الهمدانی و الحسن العرفی انه سمع ابا سعید الخدزی یروی عن  
 رسول الله في قوم یخرجون من هذه الامة فذكر من صلواتهم و زكوتهم و صومهم  
 یصرفون من الاسلام كما یترق السهم من الرمية لا یجاوئ القرآن من تراقيمهم یخرجون  
 فی فرقة من الناس یقاتلهم اقرب الناس الی الحق **ترجمہ** نسائی با سناد دیگر خود از سعید بن جبیر  
 روایت کرده از حضرت رسول که میفرمود در قومیکه بزیا نیند ازین امت پس ازان ذکر کرد و از نمازها  
 و صومهاست آنها که دائم و قائم بانها میباشند بر میانند آنها از دین اسلام چنانچه بر میانید تبر از کمان  
 یا از نشان قتل آنها میکنند آنکه که قریب ترین مردم بسوی حق میباشد **تشریح** مقام مقتضی چند امر است  
**اول** در روایت بخاری و در خود این کتاب زیاده است که خدزی گفت اشهد انهم قد قتلهم علی  
 ابن ابی طالب و انما معه یعنی من شهادت میدهم که تحقیق آنها را بقتل آورد حضرت امیر من بعیت  
 و شکرته آنحضرت قتل آنها کردم قاتی تو از اینهم ثابت کلمه عیان است حاجت ذکر آن نیست ثالث  
 بن خواجه ثالث فرق ثلثه منافقین است ناکثین و قاسطین و مارقین بزبان مقدس سید انبیاء فی قوله  
 یا علی ستقبل بعدی لثاکثین و القاسطین و المارقین چه او سبحانه پیغمبر خود را واجب ساخت بآیه  
 قرآن یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اخلف علیهم قتل کفار و قتل منافقان معه زیاتی غلطه  
 شده قتل آنها و اما قتل کفار بدست نبوی مؤمن ثابت است و اما قتل منافقین از آنحضرت هم  
 بالاتفاق بوقوع نیاید پس از پیغمبر بنیای پیغمبر نایب نبی علی ابن ابی طالب باین سه فرقه منافقین پیروی  
 قتال کرد و باین حدیث مع حدیث فریورده سابق واضح و ثابت شد که فعل نایب از فعال محبوب فریورده محسوب  
 میباشد و الا ترک واجب از تید انبیا لازم میباشد فان محال است پس قتال این فرق سه گانه بدست علی  
 فعل حضرت رسول بلاریب میباشد قلبیه بموجب آیه او فوا بعهدک اوف بعهدک کما ثبت شد که  
 در ایمان موافقه شرط است و آن اصلا درین منافقین سه فرقه کمال نشده پس این بر سه فرقه اوامه الصیام و

اقامة الصلوة واكثر انبها اذ زكوة وتلاوة كتاب الله سيكروند ولكن ابن عباس ينج فائده بهما در دنیا و  
 و آخره نرسانند زیرا که هیچ مطلوب نبود و مخالفت علی تفیق این سه طایفه ظاهر شد لهذا در دنیا بشمشیر علی  
 اكثر من ان يوالف يقتل اعداء و اما در آخره مقولین انبها بذكر افضل ابدی ناری که موجود بودند چه شدند  
 لقوله تعالى ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار اللهم فحننا من سوء الدال والتخلف عن  
 الال بجرمة محمد الخيار الال

**ذكر ما خص به امير المؤمنين علي بن ابي طالب من قتال**

**المارقين ترجمه** امام نسائی فرمود که اینجا ذکر آن چیز است که مخصوص بان کرمیده امیر المؤمنین  
 علی ابن ابیطالب از قتل خارجیان **حدیث** ابنا یونس بن عبد الاعلی والحارث ابزمکین  
 قرائة علیه وانا اسمع واللفظ له عن ابن وهب قال اخبرني يونس عن ابن شهاب قال اخبرني ابو

سليمان بن عبد الرحمن عن ابي سعيد الخدري بينا نحن عند رسول الله صلى الله عليه وآله وهو  
 يقسم قسما اتاه ذوالخويصرة وهو رجل من بني تميم فقال يا رسول الله صاعدل فقال رسول

الله صلى الله عليه وآله ومن يعدل اذا لم اعدل قد خبت وخسرت ان لم اكن اعدل فقال  
 عمر يا رسول الله ائذن لي فيه اضرب عنقه قال رسول الله صم قال له اصحابا يا يحقر احدكم

صلوته مع صلوتهم وصيامه مع صيامهم يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الاسلام  
 كما يمرق السهم من الرمية ينظر الى النقلة فلا يوجد فيه شيء ثم ينظر الى رصافه فلا يوجد

فيه شيء ثم ينظر الى نصية فلا يوجد فيه شيء وهو القدرح ثم ينظر الى قدده فلا يوجد فيه  
 شيء سبق الفرت والدم ايتهم من رجل اسوا حدى عضديه مثل ثدى المرأة ومثل البضفة و

يخرجون على خير فرقة من الناس لا بسعيد و اشهد ان علي بن ابیطالب قاتلهم و  
 وانا معر فامر بذلك الرجل فالتمس فوجد فاقى به حتى نظرت اليه على المنعة الذي نعت به

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم **ترجمه** نسائی بابا و خود از سعيد خدی روایت کرده که وقتی نزود  
 پیغمبر نشست بودیم و آنحضرت مال غنیمی را تقسیم میفرمود پس آنما حضرت را ذوالخویصره مردی نام از قوم من نام

پس آن مرد گفت ای پیغمبر عدل و انصاف کن در تقسیم مال پس در جوابش پیغمبر فرمود که ام کس عدل کند و قتل کند  
 من عدل کنم تحقیق نامید شدی و تاوان یافتی بگوید این کلمه امیر بر گاه من عدل و انصاف کنم و اگر گفت

ای پیغمبر اذن بدہ مراد بارہ این شخص من کردنش نم پیغمبر فرمود بگذرا اور امحال خود چه تحقیق او اصحابی و  
رقعاتی دارد حقیر میدارند حدیثا نماز خود را مقابلہ نمازهای آنها و صیام خود را بمقابلہ صیام آنها یعنی کمال  
آداب شریطه فریض صلوات و صیام خود را در می کنند و نماز و صیام شما بمقابلہ اعمال آنها خفیه و خوار  
منیاید تلاوہ کلام اللہ بحال مخارج و خوف و خشیتہ میکند و مفهوم و عبادة قرآن از تر قوای ایشان فرود زنیست  
میباشد یعنی ایمان کسانی میارند نہ قلبی بر بیانید از دین اسلام چنانچه بر میاید تبر از کمان و نشان اگر  
نگاہ کرده شود سر پیکان در اثری از خون شکار یافته باز میشود پس اگر پاره تیر دیده شود هیچ اثری  
دیده نمیشود و اگر چوب پیکان دیده شود هیچ اثری در او دیده نمیشود و اگر پره تیر دیده شود در و هم اثر  
یافته نمیشود و او برآمده و پیشی کرده باشد سر گین و خون را مراد آنکه بطوریکہ پیکان از شکار یک طرف خوردہ  
از طرف دیگر او برآمده و هیچ اثری او از رطوبتہ و سر گین و خون صلا آلودہ نباشد همچنین قوم خوارج از  
دین اسلام بر میانید کہ هیچ اثری از آثار ایمان و اعمال صالحات آلودہ نمیباشند و علامتہ شناخت این  
طائفہ خوارج آنست کہ مردی سیاه در القوم خواهد بود یک بازوی چون پستان پستان و قطع گوشت  
و خیش میباشند و خروج خوانند کرد آنها بر بہترین فرقه مردم و سعید خدری فرمود پس من شہادۃ  
میدم کہ من وصف آنها و وصف قتل آنها از حضرت رسول شنیدم و گواہی میدم کہ تحقیق قتل  
آن فرقه خوارج حضرت علی کردہ و من با علی شریک در قتل آنها بودم پس از فتح یابی بر آنها حضرت  
علی امر کرد در تفحص و تلاشی آن مرد پستان دار پس از تلاش بسیار آن مرد را از مقتولان آنها کشتہ  
بو وصف پستان دار یافتند و وقتیکہ او را نزد علی حاضر کردند منہ نگاہ باو کردم دیدم بہمان حالتہ و صفت  
بود کہ پیغمبر خبر بان دادہ بود جمعی اینجا روایتہ کردند از عایشہ در بارہ قوم خوارج فرمود قال النبی صلی اللہ علیہ  
انہم شر الخلیفۃ بعدہم خیر الخلیفۃ پیغمبر فرمود کہ تحقیق خوارج بدترین کل ظالمین بدانند قتل سکینہ  
آنها بہترین مرد ظالمین نیک حدیث ابن ابی نعیم بن المصنف بن الیہلول قال حدثنا الولید  
بن مسلم و حدیثا بقیۃ بن الولید و ذکر اخر قال احدنا الا و انہ عنی عن الزہری عن ابی سلمہ  
و الضحاك عن ابی سعید الخدری قال بیما نحن عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ذات  
یوم یقسر قما اتا لہ و الخو بصرۃ فقال یا رسول اللہ اعدل قال ص و یحک و من یعدل اذا  
لغا حیل فقل عمر یا رسول اللہ ص ایتذک لی حتی اضرب عنقہ فقال رسول اللہ صلی اللہ

علیه السلام الا ان له اصحاباً یحقر احدکم صلواته مع صلواتهم و صیامه مع صیامهم یرقون  
 من الذین کما یرق السهم من الرمیة حتی ان احدکم ینظر الی نصله فلا یجد فیہ شیئاً ثم  
 ینظر الی قدره فلا یجد فیہ شیئاً سبق الفرث و الدم یخرجون علی خیر فرقة من الناس  
 ایتهم رجل یجیح ارجح احدی یدیه مثل ثدی المرثة او کالبضعة تدور او تدر قال ابو  
 سعید اشهد سمعت هذا من رسول الله ص و اشهد انی کنت مع علی بن ابیطالب حین قالتم  
 فارسل الی القتل فاتی به علی لعنت الذی لعنت به رسول الله ص **ترجمه نسائی** باسناد  
 خود روایت دیگر از سعید خدری کرده او گفت که وقتی ما بودیم نزد پیغمبر صلعم بروز یکدیگر انحضرت تقسیم مالی از  
 غنیمت میفرمود پس آمد مردی ذو الخویصره نام پس او گفت یا رسول الله صل کن پیغمبر فرمود ای کجاست  
 که ام کس انصاف میکند هر گاه عدل و انصاف کن بختم پس عمر عرض کرد یا رسول الله اذن بده من که  
 بحال گردنش را میزنم پس پیغمبر فرمود آگاه باش تحقیق برای او و فقیهای میباشند حقیر و خوار بنیاید نماز احد  
 شما بمقابل نماز ماست آنها و صیام احد شما بمقابل صیام آنها قلیل تا یم الصلوات تا یم الصیام بحال ایتهم  
 میباشند علی الدوام خارج میشوند از دین چنانچه خارج میشود نیز از نشانه شکار اگر از شما کسی ملاحظه کند سر  
 پریشان نشان و اثر خون شکار در او اصلاً نمیآید پس اگر پاره او را ببینید اثرش از خون شکار و آنچه  
 او اگر حربه پر پریشان می بیند البته هیچ اثر از شکار در او نمیآید از یک طرف بطرف دیگر برآمده باشد خالی  
 از علامت سرگین و خون شکار می باشد گویا باطل با وزده شده و با وزیده باشد و این کمال ببالغ و در خارج  
 شدن ایشان از دین اسلام می باشد بخوبی که بعد عمر کند رانیده از دین بر آید ندیج و به اثرش از آثار اسلام در آنها  
 اصلاً باقی نمانده باشد و خروج میکند آنها برترین فرقه از خلق بر خیار آنها میار و انظایفه را مردی که قبل از  
 تمام ایام ولادت متولد شده باشد یا ناقص العضو باشد یک دست او از جای خود برکنده باشد یعنی  
 یک دست از نشانه در خلق او آفریده نشده باشد و بجای او چون پستاننی یا چون نخه گشتی باشد از و  
 شیر بر میآید یا مانند پستان او بخته باشد تجر یک بھرکت میآید پس سعید خدری گفته که من شهادت میدهم  
 که این حدیث را من از زبان وحی ترجمان پیغمبر شنیده بودم و نیز من گواهی میدهم که تحقیق با علی بودم  
 و قتی که قتل آنها کرد پس فرستاد حضرت ایس مردم را بسوی گشته شده کان آنها برای دریافتن حال  
 و آوردن و پس آورده شد بحضور آنحضرت آنملعون بمان و صفیکه پیغمبر در باره او فرموده بود حدیث

ابنا حارث بن مسکین قرأته عليه وانا سمع عن ابن وهب قال أخبرني عمر بن الخطاب  
 عن بكر بن الأشج عن بشر بن سعيد عن عبد الله بن أبي رافع مولى رسول الله صلى الله  
 عليه واله وسلم ان الحرومية لما خرجت على علي بن ابي طالب فقالوا لا حكمة الا لله قال علي كذب  
 اريد بها باطل ان رسول الله وصف اناسا اتى لا عرف منهم في هؤلاء الذين يقولون  
 الحق بالسنتهم لا يجوز هذا منهم و اشار الى حلقه من البعض خلق الله اليه منهم رجل  
 اسود احديده كلين شاة او حلة ثدي فلما قاتلهم على قال انظروا انظروا فلم  
 يجدوا شيئا قال ارجعوا والله ما كذبت ولا كذبت مرتين او ثلاثا ثم وجدوه في خربة

عبيد

عبيد

فانقابه حتى وضوه بين يديه قال عبد الله انا حاضر ذلك من امرهم وقول علي  
**ترجمہ** عبيدہ پسہ الی رافع غلام آزاد کردہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی قوم ہو رہے  
 ام خواجه باسم مکانی می باشد کہ بتعام سرور جنگ آنا واقع شدہ چنانچہ بقوم نہ والی نیزہ وقت می باشد  
 پر کنا شط و اط جنگ آنا واقع شد خروج کردند و گفتند حکمی نیست مگر خاص مرضاتے را حضرت امیر  
 فرمود کہ انیتول آنا لا حکم الا للہ کلمہ حق است، لکن مراد آنا با بن باطل است تحقیق حضرت رسول ﷺ  
 وصف مردمانی کرد تحقیق من البتہ بیشنا سم وصف آنا را در زبان بگامہ خواجه خاص موجود می باشد  
 آنا انالی اند کہ میگویند حق را بزبانمانے خود و لکن انیتول از زبانی آنا است ایمان سجا و زکوره السنہ و  
 زبان گمانی بسوی خلق آنا فروزترتہ و این با اشارہ نمود بسوی خلق خود و اینها مبنی برین کل خلق اللہ  
 بسوئے اند و از علامت شناخت این طایفہ اینست کہ در ایشان مرضی سیاه بگردت او چون ضرع یا  
 پستان گو سفند می باشد یا چون سر پستان زن می باشد پس وقتیکہ قتال آنا حضرت  
 امیر کرد فرمود بینسید او را پس ہر مرتبہ کویدند و محض کردند و مقتولان نیافتند او را حضرت امیر آنا  
 فرمود برگردید باز او را بینید و تلاش نماید قسم بخدا من دروغ نگفتم و من دروغ نگفتم یا قسم بخدا من دروغ  
 نگفتم و کذب کروہ نمیشود مراد قتل و این را دو مرتبہ یا سه مرتبہ فرمود پس از مراجعت بعد فحش شد یافتند  
 او را در زمین خرابہ ویران پس آوردند او را نزد آنحضرت تا آنکہ نماوند او را بحضور او و عبید اللہ  
 گفت کہ من حاضر بودم نزد آنحضرت وقتیکہ امر فرمود و تلاش او و در وصف آنا بنقل نجدت بنیمیر  
**تشریح** مقام مقتضی چند امر است اول و بعض اخبار اوسان خواجه واروست کہ بیان نشان



او چون پستان زن بشاره شیر برمیاید و در بعض اخبار بجای یگدست او پستان یا چون نخت گشت  
 یا چون سر پستان بزیا کوفند میباشند چگونگی ممکن است جواب مناقات در بین اخبار است  
 چه این قطعاً ثابت است که او پستانی است اما روایت بحسب کمان خود نقل کرده اند چه کسی دیده  
 باشد او را آویخته بیک پهلوی او کمان کرده که میان دو شانه او است و کسی او را دیده به پشت یا  
 بروی افتاده و او قدری دانه هم بوده تا از منگب او گذشته او کمان برده که بجای منگب او رویه  
 و نه واقع است تا منگب نداشته و جایز است که بر او با چون پستان میان دو شانه و منگب  
 او رویه باشد پس بر کس از هر طرفی دیده او همانرا نقل کرده اشکال ندارد ثم الله اعلم تانی باین  
 اخبار در بعضی نجر چون علی خیر فرقه و در بعضی علی خیر البریه هم باین الفاظ  
 بلاشک ناس در باره علی و شعیبه او در اینجا و در نزول آیه اولتکم خیر البریه صحاح احادیث  
 بکثرت و تواتر وارد اندخته آنکه همدانی و دولی و محسب الدین طبری و ابن حجر علی و غیر هم همه دانسته اند که  
 بعد نزول این آیه تعیین این خیر البریه و الخلیفه از زبان وحی ترجمان صاحب و ما یسطق عن النبوی  
 نقل کردند که علی و شعیبه او خیر البریه اند پس وقتیکه علی من بعد نزول این آیه سیاه صحابی گفت قد  
 جاء خیر البریه و این اسم علم ناس بر علی گردیده بود و جمعی محدثین و مفسرین چون احمد و  
 ابونعیم و ابن مغزلی و اخطب حقه فخر رازی در این خود از جمعی منهم ابن عباس و ابن مسعود و غیر  
 از سرور عالم و آدم نقل کردند قال صلعم علی خیر البشر من ابی فقد کفر یعنی علی بهترین کل آدمیان  
 است هر که از این کند او کافر است و **دلیلی و مناوی از جابر انصاری** روایت کرده اند علی  
 خیر البشر من شک فیہ فقد کفر یعنی هر که در خیریت او و فضیلت او  
 از کافرشک کند او کافر است **توضیح بشر عبارت** از آدم و از ذرّیه او تا قیامت میباشد و خلیفه  
 بهم عبارت از جنس خلایق است در آن همه مخلوقات علوی و سفلی از نورانی تاری و خاکی و هوایی و  
 اند و الناس هم هم جنس آدمیان است و بر او هر گاه الف و لام داخل میشود افتاده احاطه کل افراد  
 آدمیان میکند اما البریه پس یا ما خود از برقیشتش بچشمی باشد پس در این وقت تقدیر مضاف  
 میباشد هم خیر البریه یعنی آنها بهترین اهل زمین اند یا ما خود از بر المریض عن مرضه و اللجم عن جمره  
 پس بنا بر این معنی هم خیر المخلوقین و المخلصین المظهرین من الماثم باشد تنبیه از آیه خیر البریه